

● مردم فکر می کنند

من هیولا هستم!

نگاهی به زندگی و فیلم های آلفرد هیچکاک

قسمت اول

فیلمهای من شبیه قطعات یک کیک اند، آنها را

برای سرگرم کردن مردم ساخته ام

● دیباچه نویسندگان

تاکنون کتابها و مقالات ارزشمند بسیاری پیرامون فیلم های آلفرد هیچکاک به زبان فارسی به طبع و نشر رسیده است. دسته عظیمی از منتقدین و فیلم دوستان ایرانی همچون همتهای جهانی خود گونه ای کشتش غیر قابل توصیف به سینمای این استاد بی مانند در خود احساس می کنند.

وجه امتیاز و ارزشمند این اثر در اطلاعات جذاب و دست اولی است که بی گمان برای دوستانان هیچکاک از ارزش والایی برخوردار است و به همین جهت کتاب را در زمره آثار اطلاعاتی - توصیفی، مربوط به هیچکاک قرار می دهد تا رساله ای تحلیلی و نقادانه.

کتاب در برگزیده داستان، واکنش های منتقدین و تماشاچیان، اتفاقات خواندنی تک تک فیلم ها و نیز سریال های تلویزیونی هیچکاک می باشد که کمتر متنی به فارسی، تاکنون بدان پرداخته است و نیز عکس های فوق العاده زینت بخش این اثر شده اند که نتیجه کاوش های دراز مدت نویسندگان در فیلمخانه ها و استودیوهای فیلم سازی بوده است.

در پایان مترجمین برخورد فرض می داند از خانم نیکو صابر که متن اصلی کتاب را در اختیارشان قرار داد نهایت تشکر خویش را ابراز دارند.

||

ظرفی پر از سیب زمینی و یک طناب اعدام،

دو عنصر اصلی فیلم های هیچکاک هستند

ترجمه: سام بهستا

رابرت ای هریس

علی بهشتی

مایکل اس لسکی

آلفرد جوزف هیچکاک متولد ۱۳ آگوست ۱۸۹۹ انگلستان، تهیه کننده و کارگردان فیلم های انگلیسی و آمریکایی سینما و تلویزیون.

هیچکاک آدمی ذاتاً سرگرم کننده است. او میلیون ها تماشاچی تلویزیون را در اواخر سال های ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ با داستان های مخصوص خود، سرگرم می کرد.

او تصادفاً سنت شرکت در صحنه هایی از فیلم هایش را پایه گذارد و کار بدانجا رسید که می بایست هرچه زودتر ظاهر شود تا تماشاچی در پی یافتن او گنج نشده و موضوع داستان را از دست ندهد. ابتکار ظاهر شدن در فیلم یکی از معدود جنبه های خیال پردازی و تمایل او به درهم شکستن کلیشه های مرسوم بود. خودش بارها گفته که فیلم هایم نمایشگر لایه هایی از زندگی نیستند که بیشتر به قطعات یک کیک اند. آنها را فقط برای سرگرم کردن مردم ساخته ام. او داستانگوی خوبی است، چه در سینما یا هرجای دیگر و برایش مهم نیست که یک داستان تا چه حد مبهم است، اما باید مهیج و پرتحرک و به زحمت باز سازیش بیارزد.

او به خوبی رسانه هنری خود و کارکردهای آن را می شناسد و از ارزش ریتم و زیبایی آگاه است و می داند باید هماهنگی خاصی بین این دو باشد. سلسله مقالات فیلم های آلفرد هیچکاک بازگو کننده پنجاه سال فعالیت هنری این کارگردان سرشناس است که در آن به زمینه های تولید هر فیلم؛ نحوه استقبال و برخورد منتقدین اشاره شده است و با مجموعه متنوعی از عکسهای استثنایی درهم آمیخته است.

برای توضیحات مفصل تر نویسندگان، کتابهای هیچکاک اثر فرانسوازوفو (نیویورک؛ سایمن اند شوستر ۱۹۶۷) و نظری به هیچکاک، ویراسته آلبرت جی لادلی (پرینتیس هال ۱۹۷۲) را توصیه می کنند.

۱- این کتاب در ایران با عنوان سینما به روایت هیچکاک و به ترجمه استاد پرویز

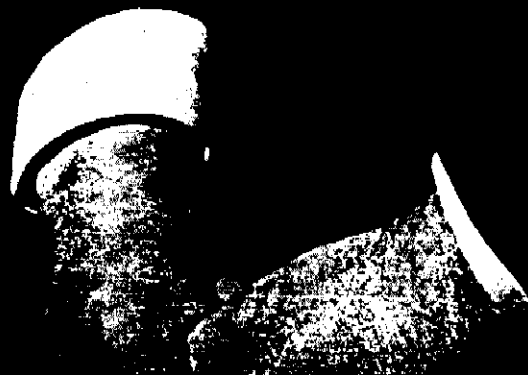
دوایی از سوی انتشارات سروش به چاپ رسیده است. م

Alfred Hitchcock





پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رتال جامع علوم انسانی





مردی که انگار همیشه در حال برگشتن از مراسم تشییع جنازه بود. یک کت و شلوار آبی تیره، پیرهن سفید و کراوات مرسوم بانکدارها، هیکل بی‌قواره و گوشه‌تالو او را می‌پوشاند. صورتی فاقد هرگونه خصیصه استثنایی از او مردی مرموز و مرمگون می‌ساخت که شاید برای آلفر هیچکاک استاد دلهره، طبیعی بود.

فرانسواتروفو در مورد هیچکاک

می‌گوید: مشکل می‌شود او را

به عنوان نابغه پذیرفت

وقتی در مراسم ۲۹ آوریل ۱۹۷۴ که به افتخار وی در ایوری فیشرهال نیویورک با تشویق شدید ۲۷۰۰ میهمان حاضر در مجلس مواجه شد، کوچکترین تغییری را نمی‌شد در چهره او دید. انجمن مرکز فیلم لینکلن نیویورک یک روز تمام را که گویا ناکافی می‌نمود، به بررسی زندگی و آثار این فیلمساز برجسته اختصاص داد و در پایان این مراسم صحنه‌های کلیدی ۵۳ فیلم او برای حضار به نمایش درآمد و در پایان تماشاگران برای نشان دادن قدرشناسی خود، به افتخار وی از جا بلند شدند. چند لحظه بعد هیچکاک دستهایش را بلند کرد و همه را به سکوت دعوت نمود و با صدایی گیرا گفت: همان‌طور که روی پرده دیدید؛ بهترین روش، برش است.

از توضیحاتی که در پایان هر تکه انتخابی نمایش فیلم برای تماشاچیان می‌داد، معلوم می‌شد تا چه حد به هرکار خویش می‌بالد. وی این صحنه‌ها را چون غریقی که در آخرین لحظات، تصاویری از زندگی خود را مثل برق در ذهن مرور می‌کند؛ نظاره می‌کرد.

● تولد، کودکی و...

آلفرد جوزف هیچکاک سیزدهم آگوست ۱۸۹۹ در شهر لندن به دنیا آمد. پدرش ویلیام هیچکاک باربر میوه بود. مادرش امباولدن هیچکاک نام داشت. آلفرد مانند تمام پسر بچه‌ها ماجراجویی را بسیار دوست داشت و در ۸ سالگی تمام لنگرگاهها و پاراندازه‌های لندن را می‌شناخت.

فرانسواتروفو کارگردان فرانسوی و از بیان‌گذاران مجله کایه دو سینما یک بار راجع به وی گفته: هیچکاک از مرموز بودن لذت می‌برد و به همین دلیل زندگی‌اش را برپایه اسرار بنا کرده است... هیچکاک شخصیتی هیچکاک‌ی دارد. از حرف زدن در مورد خودش بیزار است. ولی قطعاً روزی مانند بازیگران فیلم‌هایش خود را تشریح خواهد کرد. مشکل می‌شود او را به عنوان یک نابغه پذیرفت، هرچند که این مسئله مطلقاً حقیقت داشته باشد.

هیچکاک از برهم زدن آرامش تماشاچیان در لحظاتی خاص لذت فراوان می‌برد. بلایی را که بر سر میلیونها بیننده فیلم روح آورد، هنوز فراموش نشده است. خیلی از آنها تا هفته‌ها جرات استحمام نداشتند.

بسیاری او را به واسطه برنامه‌های تلویزیونی‌اش می‌شناختند. مردی خونرد که از دنیای جنایت صحبت می‌کند. رفتار عامه‌پسند و دلنشین او نمونه یک مرد انگلیسی چاق‌خوش مشرب بود. کسی چه می‌داند، شاید این هم یکی دیگر از شوخی‌های وی بود.

در سال ۱۹۷۳ هیچکاک از دانشگاه کلمبیا یک درجه افتخاری دریافت کرد و قرار شد به همین مناسبت در حضور جمعی از دانشجویمان سینما سخنرانی کند. تازه‌ترین فیلم او در آن زمان جئونبود و به همین دلیل چند دانشجوی خوش ذوق روی میز او ظرفی پر از سیب‌زمینی و یک طناب اعدام - دو عنصر اصلی فیلم - قرار داده بودند. میز درست مقابل صندلی او قرار داشت، اما در طول مراسم وی حتی مختصر اشاره‌ای هم به این موضوع نکرد و شاید به این دلیل که شخصیتی دیگرگون ناشدنی داشت. وی جایی گفته: راجع به من گفته می‌شود که حتی اگر سیندرلا را هم بسازم؛ تماشاگران باید در انتظار مشاهده یک جسد داخل کالسکه او باشند. این را تأیید می‌کنم؛ چون اگر حتی یک نفر زمان دیدن فیلمی از من احساس دلهره و اضطراب نکند، برای من یأس‌آور خواهد بود.

یکی از سرگرمی‌های روزمره وی شناسایی موقعیت تجاری کشتی‌های بازرگانی بریتانیایی از روی یک نشریه کشتیرانی و ثبت آنها روی نقشه بزرگ آویخته به دیوار اتاقش بود.

والدین وی کاتولیک‌های متعصبی بودند که می‌خواستند فرزندشان تربیت یسوعی داشته باشد. یک‌بار وقتی که او هنوز بچه بود، کاری خلاف میل پدرش انجام داد؛ پدر یادداشتی به وی داد تا آن‌را به اداره پلیس برده و به افسر نگهبان بدهد. افسر بعد از خواندن یادداشت آلفرد کوچک را برای مدت ده دقیقه به زندان انداخت و گفت: این کاریه که ما با بچه‌های نافرمان می‌کنیم. این اتفاق باعث ترس دائم او از پلیس شد. ترسی که حتی در برخی از فیلم‌هایش نیز مشهود است.

او را به مدرسه یسوعی سنت اینیاتوس در لندن فرستادند. بعدها مجبور شد تحصیل در دانشگاه لندن را در رشته مهندسی برق رها کند، تا برای فراهم آوردن کمک خرج خانواده شغلی در یک کارخانه کابل سازی برای خود دست بکشد. در آنجا تا مرتبه مشول تبلیغات ترقی کرد. او توانست خیلی زود شغل کمک طراح دفتر تبلیغات یک فروشگاه بزرگ لندن را با حقوق هفته‌ای پانزده شلینگ تصاحب کند.

در اثنای تأسیس استودیوهای فیمس پلیرز لسکی، هیچکاک به توصیه والتر ونگر که بعدها تهیه‌کننده فیلم خبرنگار خارجی او شد؛ به استخدام کمپانی درآمد.

هیچکاک متوجه شد که در عنوان فیلم‌ها توجه زیادی به سایر دست‌اندرکاران اجرایی نمی‌شود، تصمیم گرفت عنوانها را طوری طراحی کند که آدمهای بیشتری معرفی شوند.

بعد از پنج شبانه‌روز کار ممتد و بی‌وقفه میان نوشته‌های متفاوتی برای فیلم غمهای شیطان تهیه کرد. بعد از گذشتن از میان سپاه منشی‌ها و دستیارها خود را به فرد اول استودیو رساند و کارش را به او عرضه کرد؛ هم او بود که ترتیبی داد تا هیچکاک، فیلم غمهای شیطان را رها کند و یکسره به فیلم دیگری بپردازد. هیچکاک چندمیان نوشت عالی برای فیلم روز بزرگ خلق کرد که تهیه‌کننده آنها را دید و پسندید.

هیچکاک برای میان نوشت‌های فیمس پلیرز لسکی تصاویر سمبلیکی نیز آماده می‌کرد. در آن زمان این امر بسیار بدیع بود و توجه عده زیادی را به خود جلب کرد.

در سال ۱۹۲۳ وی فیلمانه نویس گتز بورو یکچرز در آیسلینگتن انگلستان شد، و در همان سال برای اولین دفعه کارگردانی هنری فیلم زن به زن به او واگذار شد. این عنوان به دنبال یک

کمدی راجع به فرودستان لندن با نام شماره سیزده نصیب او شده بود.

ستاره فیلم شماره سیزده، کلید گریث مقداری پول برای تهیه فیلم مذکور به هیچکاک داد، ولی این مبلغ آشکارا ناکافی بود. این فیلم هیچ‌گاه تکمیل نشد.

هیچکاک به فیس پلیرلسکی بازگشت و بعد از آنکه کارگردان فیلم همیشه به زنتان بگوتید، مریض شد و نتوانست کار را ادامه دهد؛ کارگردانی فیلم را به عهده گرفت. سپس تحت عنوان طراح؛ کسک فیلمنامه‌نویس و دستیار کارگردان در فیلم‌های سایه سفید و ماجرای پراحساس کمپانی گینز بوروکار خود را ادامه داد. او کارهای مشابهی برای فیلم ردل و سقوط زن پرهیزگار ۱۹۲۵ انجام داد.

● اولین فیلم...

اما باغ لذت اولین فیلمی بود که وی برای کارگردانی آن دعوت شد. این فیلم در مونیخ ساخته شد و هیچکاک هنرپیشه‌ها و گروهش را برای این فیلم ۵۰۰۰۰ دلاری به آلمان برد. در جریان فیلمبرداری تهیه‌کننده‌ها مدام به او تلگراف می‌زدند که به خانه برگرد و کار را در استودیو

بعد از فیلم، باغ لذت، هیچکاک برای دومین فیلم خود عقاب کوهستان که در تیروول اتریش فیلم‌برداری شد به استودیو آلمانی امکا رفت. در سال ۱۹۲۶ اولین داستان دلهره‌آور خود مستاجر را ساخت، که راجع به مردی است که با جک قصاب اشتباه گرفته می‌شود. فیلم مورد تحسین منتقدین و تماشاچیان قرار گرفت.

هیچکاک در دوم دسامبر ۱۹۲۶ با آلمانا رویل در برامپتن اوردبری ازدواج کرد. وی آلمانا از فیس پلیرلسکی می‌شناخت که آنجا نویسندگی می‌کرد. دو سال قبل از ازدواج در حین تهیه فیلم ردل زمانی که با کشتی از آلمان به انگلستان و آمریکا باز می‌گشتند متوجه او شده بود. نام آلمانا رویل در عنوان بندی بسیاری از فیلم‌های انگلیسی و آمریکایی هیچکاک برای سناریوهای اصلی یا اقتباسی‌اش آورده شده است. بعد از فیلم مستاجر آمریکایی‌ها به او پیشنهاد

همکاری دادند، ولی وی ماندن در آیسلینگتن را ترجیح داد. فیلم بعدی او موفقیت قبلی را تکرار نکرد. این فیلم به گونه‌ای کنایه‌آمیز و درخور؛ سراسیمه نامیده شده بود و اقتباسی از یک نمایشنامه رادیویی بود که هیچکاک به هیچ وجه تخصصی در آن نداشت و به همین سبب کار به درد خوری از آب درنیامد.

هیچکاک طرح دیگری را به نام سست عفاف شروع کرد. داستانی برپایه نمایشنامه نوئل کوارد؛ نمایشنامه‌نویسی که برای بدله‌گونی‌هایش شهرت داشت.

تمام کن، اما وی چنین نکرد.

با اینکه فیلم یک ملو درام سبک است؛ اما از سوی منتقدین مورد استقبال قرار گرفت و هیچکاک را در کانون توجه آنها به عنوان یک فیلساز توانا قرار داد. وی از پیشینه کار تبلیغاتی‌اش استفاده می‌کرد. به طوری که برای هر صحنه فیلم صدها طرح از زاویه دوربین گرفته تا حالت صورت هنرپیشه‌های اصلی در نظر داشت.

به محض تکمیل شدن

سست عفاف در سال

۱۹۲۷، هیچکاک

گینزبور را

ترک کرد و به استودیوی استری در بریتیش اینترنشنال پیکچرز پیوست.

وی برای اولین فیلم خود در بریتیش اینترنشنال پیکچرز، جهان بوکس را انتخاب کرد و نام آن را ریگ گذاشت. این فیلم در سال ۱۹۲۷ پخش شد. دو فیلم بعدی او چندان ارزشمند نیستند و تنها کارگردانی خوب هیچکاک است که تا حدی از خسته‌کنندگی فیلم می‌کاهد.

اولین فیلم همسر دهقان نام داشت. داستان فیلم راجع به مردی است که از بین زنان دهکده دست به انتخاب می‌زند. فیلم بعدی شمیم برخلاف سر و صدایی که کرد، کار چشمگیری نیست. داستان هیچکاک را مجریان استودیو در



رئال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



ابتدا رو کرده بودند و به همین سبب نوعی آشفتنگی در فیلم وجود داشت. بریتیش - اینترنشنال پیکچرز زمانی از حال کین به نام اهل جزیره مان را که چندان مورد توجه هیچکاک قرار نگرفته بود، به وی پیشنهاد کرد. شاید به همین علت فیلم موفق نبود، اما استودیو آنقدر درایت داشت که تا نمایش فیلم پرفروش بعدی آن را به تعویق بیاورد.

حق السکوت آخرین فیلم صامت وی بود. سال ۱۹۲۹ برای آلما و آلفرد هیچکاک سال تولد تنها فرزندشان پاتریشا بود هیچکاک تازه فیلمبرداری حق السکوت را تمام کرده بود که استودیو به وی خبر داد می خواهد نسخه ای ناطق نیز از آن تهیه کند.

● نخستین تجربه فیلم ناطق

هیچکاک همواره از غلبه بر مشکلاتش که در حین ساختن فیلم پدیدار می شوند، لذت می برد و صدا، این امکان را به او می داد که روش های تازه ای را برای غلبه بر مشکلات ابداع کند. با اینکه حق السکوت نخستین تجربه ناطق اوست، ولی ابداعات شایسته ای در به کار رفته است.

از هیچکاک که هنوز به عنوان استاد دلهره شناخته نشده بود، خواستند که بر روی یک فصل از فیلم موزیکال ندای الستری کار کند. این فیلم انگلیسی محصول ۱۹۳۰ در حقیقت معادل ملودی های برادوی هالیوود به شمار می آید. هیچکاک تنها فصل کوتاهی را که در آن گوردن هارک هنریشه انگلیسی ایضای نقش می کرد، کارگردانی کرد. هیچکاک آن گاه اقتباس هایی از نمایشنامه های صحنه ای را برگزید، چونوو طاووس براساس نمایشنامه ای از شون اوکیسی.

فیلم بعدی ملودرامی است به نام جنایت که به دلیل نوآوری هایش به به کارگیری صدا، مقاسی بالاتر از فیلم های مشابه به خود اختصاص داد.

در سال ۱۹۳۱ بازی پوست، فیلمی پیرامون نظام طبقاتی انگلستان، تنها کار هیچکاک بود. فیلم براساس نمایشنامه ای از جان لکس ورتشی ساخته شد. در آن سال ها هیچکاک و همسرش از زندگی مرفهی که درخور یک کارگردان موفق است، برخوردار بودند. آنها در یکی آپارتمان لوکس و راحت در لندن در ملکی به نام شیملی



گرین نزدیک گیلفورد اقامت داشتند. شاید علاقه مفرط او به شیملی گرین بود که باعث می شد پیشنهادات متوالی آمریکائی ها را رد کند.

غنی و غریب اولین کار او در سال ۱۹۳۲ فیلمی است نیمه کم دی - نیمه درام که علیرغم علاقه ای که خود به آن داشت، با استقبال تماشاچیان روبرو نشد. شماره هفده؛ آخرین فیلم او برای بریتیش اینترنشنال پیکچرز از آن نوع کم دی وحشت هایی است که تماماً در یک خانه اتفاق می افتد.

تا اینجا هیچکاک هرشغلی را به جز تهیه کنندگی در صنعت سینما آزموده بود. وی این شانس را با فیلم خانم های لردچمبر پیدا کرد. این فیلم خیلی سریع ساخته شد و در آن گرتزود لاورنس نقش آفرینی کرد.

علاقه او در تهیه فیلم هایی که به کارگردانی استقلال بیشتری می دهند، موجب شد تا دوباره به سراغ مایکل بالکن مدیر بریتیش گمونت برود و در آنجا اولین فیلمش را برای این کمپانی کارگردانی کند. فیلمی که بدترین کار سینمایی اوست؛ والس های وین یک موزیکال اتریشی. شش فیلم از بهترین کارهای او که در حقیقت تمی است که برای همیشه برگزیده، یعنی سینمای هیجان در گمونت ساخته شدند.

اولی فیلم مردی که زیاد می دانست، در سال ۱۹۳۴ ساخته شد و مورد توجه فراوان قرار گرفت، سپس سی ونه بله که از قبلی بهتر بود. سامور مخفی، ۱۹۳۶، براساس داستانی از سامرست موم؛ خرابکاری «در آمریکا با عنوان یک زن تنها به نمایش درآمد» براساس نوشته ای از جوزف کنراد. جوان و بیگانه محصول دلپذیر ۱۹۳۷ با بازی وریلیسیم که در فیلم مردی که زیاد می دانست، نقش دخترک را بازی می کند و آن گاه فیلم برجسته خانم ناپدید می شود با تکمیل کننده این مجموعه بود. این فیلم پایان قرار داد او با گمونت به شمار می رفت.

● اقامت در آمریکا و...

بعد از درخواست های مکرر آمریکائی ها، هیچکاک سرانجام پیشنهاد دیوید اسلزنیک را برای ساختن ۵ فیلم با قراردادی ۸۰۰۰۰۰ دلاری پذیرا شد. این بدان معنا بود که باید شیملی گرین سجویش را به فروش برساند. اما شاید چراگاه های آمریکا سرسبزتر بودند! بعدها وقتی

هیچکاک تولید سریال های تلویزیونی خود را در دهه ۵۰ در آمریکا شروع کرد نام کمپانی فیلمسازی اش را شیملی گذارد.

قرارداد اسلزنیک عملاً از اواخر ۱۹۳۹ شروع می شد، به همین دلیل هیچکاک ترجیح داد فیلم دیگری در انگلستان بسازد و خود را مشغول نگاه دارد. به همین منظور دعوت مصرانه کمپانی الستری را برای کار روی فیلم میهمانخانه جامائیکا پذیرفت و فیلم را با چارلز لاوتن و تهیه کننده آلمانی مستبدی که از سال ۱۹۲۵ در فیلم باغ لذت او را ترک گفته بود، یعنی اریک پوم. ساخت. میهمانخانه جامائیکا یکی از چندین فیلمی است که هیچکاک براساس نوشته های دافنه دو موریه ساخته است.



این فیلم تجربه‌ای لذت‌بخش نبود. نیسی از فیلم گذشته بود که هیچکاک از آن دلسرد شد. با اکراه فیلم را تمام کرد و با فروش غیرمنتظره‌ای روبرو شد و بعد کشورش را با کشتی ترک گفت. هیچکاک علاوه بر همسر و دخترش، جوان هریس، منشی جوان خود را که کمک‌های بسیاری در تهیه فیلمنامه‌های اخیرش به او کرده بود، همراه برد. وی بعدها تهیه‌کننده سریال‌های تلویزیونی مشهور دهه ۵۰ هیچکاک شد. هالیوود افسانه‌ای، هیچکاک را نیز به سوی خود کشید.

اولین فیلم او برای سلزینیک، قرار بود تینتیک باشد که فیلمنامه‌ای آشفته داشت. به جای آن هیچکاک نوشته وهم آلود دافنه



دوموریه یعنی ربه کا را برگزید. ربه کا با بازی جون نوتین جایزه اسکار بهترین فیلم ۱۹۴۰ را به خود اختصاص داد.

جنگ در اروپا شروع شده بود و هیچکاک مشتاق بازگشت به بریتانیا بود. اما علیرغم اجاری که در ماندن در آمریکا داشت؛ استعدادش را در مسیر جنگ به کار انداخت. نتیجه فیلم تبلیغاتی - میهنی - احساسی خبرنگار خبرنگار خارجی بود. او که برای ساختن این فیلم از طرف سلزینیک به والترونگر و یونایتد آرتیستز قرض داده شده بود، باید یک تریلوژی تبلیغاتی - جنگی برای این کمپانی تهیه می‌کرد و خبرنگار خارجی اولین آنها بود.

هیچکاک طعم زندگی سطح بالای آمریکایی را چشید و با بسیاری از ستارگان هالیوود آشنا شد. یکی از این دو سستی‌های طاقت فرسا با کرل لمبارد جذاب بود که اصرار داشت هیچکاک او را کارگردانی کند. این امر سرانجام در کمندی درهم برهم، اما نوآور آقا و خانم اسمیت در سال ۱۹۴۱ به تحقق پیوست. لمبارد تمامی استعداد خود را در نقش مقابل رابرت مونتگمری به کار انداخت. ذوق او در کنار هیچکاک گل کرده بود، تا جایی که وقتی نقش خود را خوب درک نمی‌کرد، مسخره‌بازی می‌کرد. یک داستان معروف هالیوودی از همین فیلم بر سر زبان‌ها افتاد. در صحنه‌ای از فیلم لمبارد باید به داخل آغل گرساله‌هایی برود که هر کدام یک پلاک نشانی دارند؛ هیچکاک گفته بود: خوب حالا صحنه‌ای داریم که نقش اصلی آن را فقط گاوها بازی می‌کنند!

سوءظن یک فیلم هیجان‌انگیز برای RKO کار بعدی او بود. جون فونتین برای ایفای نقش اول این فیلم جایزه اسکار گرفت. نقش مقابل او را هنرپیشه محبوب هیچکاک، کری گرانت بازی می‌کرد.

در سال ۴۲ با هیچکاک دومین حلقه سه‌تایی‌های خود، یعنی خرابکار را به اتمام رساند. از آن دسته فیلم‌های وحشت‌انگیز، تعقیب و گریزی. بازیگران فیلم رابرت کامینگز و پرسیلین آشکارا در حد هنرپیشه‌های هیچکاک نبودند.

هیچکاک از بدو ورود خود به هالیوود متوجه قدرت بلامنازع مقامات بالای استودیوها شده بود و تا سال ۱۹۴۸ که شخصاً به تولید فیلم مشغول شد، نتوانست بر این مشکل فائق شود.

هیچکاک فیلم خرابکار را برای کمپانی یونیورسال که در سال ۱۹۴۳ فیلم محبوبش سایه یک شکست را تهیه کرد، ساخت. خود وی گفته است: این یکی از معدود فیلم‌هایی بود که در آن هنرپیشه‌ها اجازه پیدا کردند در نقش خود گسترش پیدا کنند، به همین علت نسبت به سایر کارهایم موفقیت آمیزتر و باورکردنی‌تر از آب درآمد.

همان سال آخرین درام جنگی خود قایق نجات را بازی تلولا بنکهد ساخت.

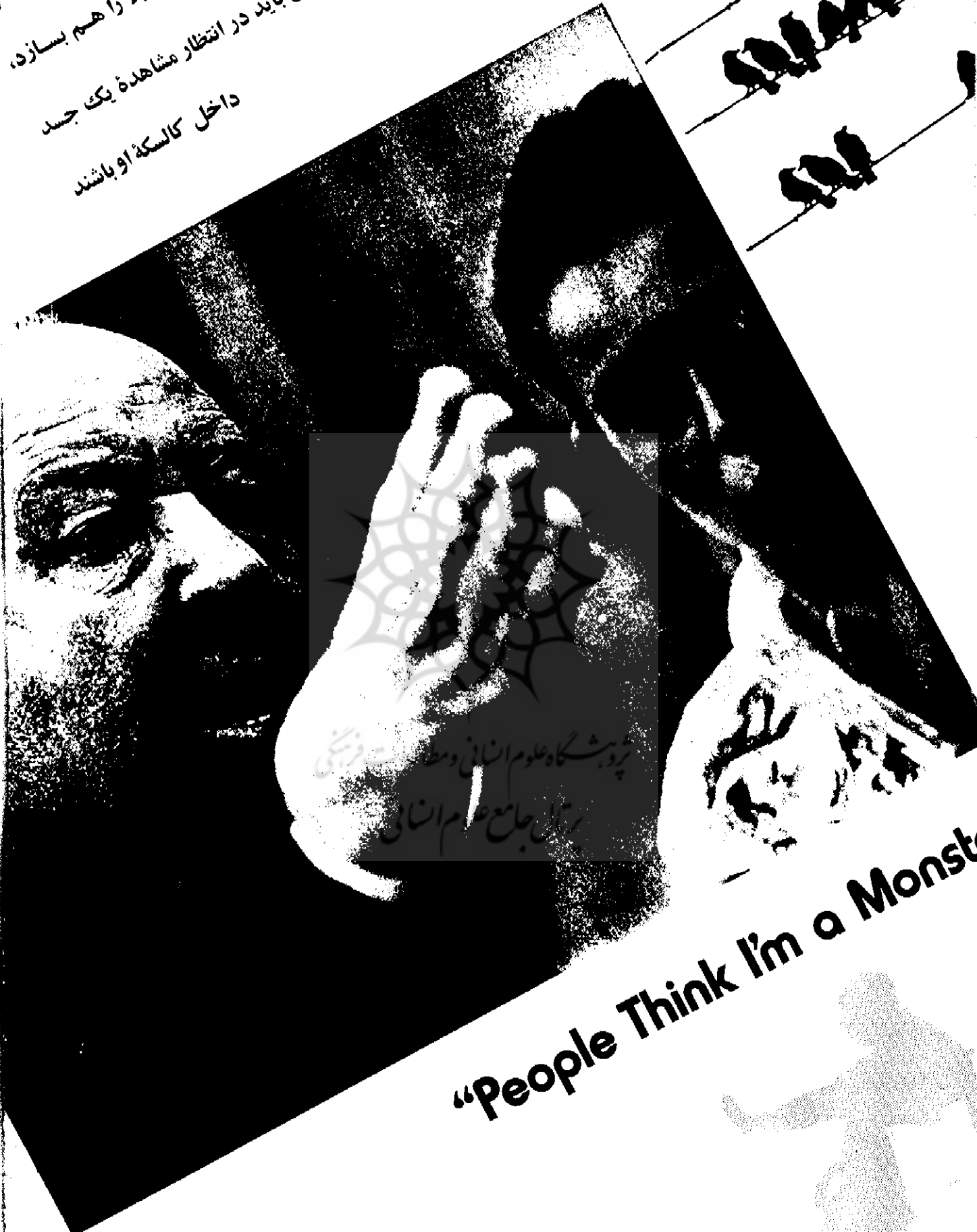
هیچکاک به عنوان یک هنرمند - تکنسین همواره در وسوسه ساختن فیلمی بود که تمام آن در یک مکان محدود روی داده باشد. او در تمام مدت کارگردانی‌اش مدام به ابداعات و تغییراتی خیره‌کننده دست می‌یافت و این به انگیزه خلق وضعیت‌هایی هرچه جذاب‌تر و باورکردنی‌تر بود. در نیمه قراردادش با سلزینیک به انگلستان بازگشت تا دو فیلم نیمه مستند کوتاه را برای وزارت اطلاعات تهیه کند. هنرپیشگان این فیلم‌ها یک گروه فرانسوی به نام بازیگران مولیر بودند. این فیلم‌ها پس از آزادسازی فرانسه به نمایش درآمدند ولی نسخه‌ای از آنها در مسالک انکلیسی زبان بخش نشد.

سال ۱۹۴۵ فرا رسید و هیچکاک تصمیم گرفت با ساختن سه فیلم دیگر سرانجام به قراردادش با سلزینیک خاتمه دهد. اولی طلسم شده با گریگوری پک و اینگرید برگمن، دومی بدنام ۱۹۴۶ با برگمن و کری گرانت و سومی قضیه پارادین با یک در ۱۹۴۷ ساخته شدند... اصل قرارداد حکم می‌کرد. که وی باید ظرف مدت ۷ سال، ۵ فیلم بسازد که این تعداد تا ۴ فیلم تقلیل یافت. قضیه پارادین ضعیف‌ترین آنها بود و سلزینیک برای آن ضرر بسیاری کرد. طلسم شده و بدنام اما، این ضرر را به خوبی جبران کردند و میلیون‌ها دلار به خزانه سلزینیک واریز کردند.

● اولین تجربه فیلم رنگی...

هیچکاک حالا آزاد بود تا هرآنچه را که می‌خواهد، بسازد. ولی با همکاری سیدنی برشتاین کمپانی ترنر آتلانتیک پیکچرز را بنیان گذارد. هدف او ساختن فیلم‌هایی در هالیوود و نیز لندن بود. این کمپانی طی دوران فعالیت خود تنها موفق به ساختن دو فیلم شد، یکی در هالیوود و

بیچاک اگر فیلم سیندرلا را هم بسازد،
تماشاگران باید در انتظار مشاهده یک جسد
داخل کالسکه او باشند



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجلس جامع علوم انسانی

“People Think I’m a Monster”



یکی در انگلستان. اولی در برنیک و برای کمپانی برادران وارنر ساخته شد که نخستین فیلم رنگی هیچکاک به شمار می‌رود و تجربیات گرانمایی درخود داشت. طناب فقط در یک مکان و با برداشت‌های طولانی ده دقیقه‌ای ساخته شد. داستان دو جوان منحرف که تنها برای تجربه وحشت کشش، دست بدین کار می‌زدند.

او در فیلم در برج جدی برداشت‌هایی کوتاه‌تر و آرام‌تر را تجربه کرد. فیلمی کند و پرزحمت با سناریویی پر از گفت و گو که در انگلستان ساخته شد و هیچکاک را همان‌جا ماندگار کرد تا در سال ۱۹۵۰ با مارلن دیتریش و جین وایمن، فیلم وحشت صحنه را بسازد.

شاید انگلستان، دیگر آن جادوی همیشگی خود را برای او از دست داده بود. این چهارمین شکست اقتصادی وی بود. اما استاد دلهره اعتبار خود را در سال ۱۹۵۱ و با بیگانگان در ترن باز پس گرفت. بیگانگان در ترن نیز چون وحشت صحنه تحت قرارداد وارنر ساخته شد، اما برخلاف قبلی، هم از سوی منتقدین و هم از جانب مردم موفقیت‌آمیزترین فیلم پنج‌سال اخیر او به شمار رفت. بیگانگان در ترن در لوکیشن‌های اصلی خارج از استودیو فیلمبرداری شده که دلهره و تملیقی را که فیلم می‌آفریند مدام افزونی می‌بخشد. هیچکاک از کارش راضی بود و نتیجه یکی از بهترین فیلم‌های او شد. تربیت یسوعی او در فیلم بعدی کمپانی وارنر، من اعتراف می‌کنم، چهره می‌نماید. مونتگمری کلیفت نقش کشیشی را بازی می‌کند که توان تیره خود را از اتهام به قتل در دادگاه ندارد. چون قاتل اصلی نزد او اعتراف کرده و وی باید حرمت این اعتراف را نگاه دارد. کشاکش کلیسا و دولت، بخش برجسته‌ای از فیلم را تشکیل می‌دهد که شاید برای برخی تماشاگران بیش از دلهره و سوءظن فیلم اهمیت می‌یابد.

نمایشنامه خوش پرداخت فردریک نانس؛ M را نشانه جنایت بگير دیگر فیلم هیچکاک تحت نظارت کمپانی وارنر بود که به گونه شگفت آوری تنها در ۳۰ روز تهیه شد. هیچکاک تجربه‌های فراوانی در فیلم‌کردن نمایشنامه داشت و فلسفه‌اش هم این بود که: اصولاً هر نمایشنامه‌گرایی به محدود شدن در یک فضا را دارد. فیلم شاید پر حرف باشد، اما

از هیجان‌انگیز بودش سرپوش نیست. بعد از فیلم M را نشانه جنایت بگير، هیچکاک به پارامونت بازگشت. چون در آن‌جا خود تهیه‌کننده فیلم‌ها نیز بود امکان دخالت کافی در کارهایش را پیدا می‌کرد.

اولین کار او در پارامونت فیلمی است که به زعم بسیاری از منتقدین بهترین اثر وی به شمار می‌رود، پنجره رو به حیاط. بازی دیگر پک محیط بسته. این بار یک آپارتمان تک خوابه که پنجره‌اش به مجموعه‌ای از آپارتمان‌های روبرو گشوده می‌شود. در کنار جیمز استوارت، گریس کلی و تلصارتو، ستاره اصلی فیلم دوربین فیلمبرداری است که چشم تماشاگران می‌شود. هیچکاک در پنجره روبه حیاط با یک دوربین دوچشمی، مجموعه‌ای از لیزهای تله‌فر، چشم‌چرانی را به حد اعلا می‌رساند. پنجره روبه حیاط مثال بی‌مانندی است از توان هیچکاک در اداره کردن تماشاچی - بازیگر.

گریس کلی سال بعد، ۱۹۵۵ نیز در خدمت هیچکاک بود. با ماجرای رماتیک دستگیری دزد که یک تعقیب و گریز پرنشاط در کنار سواحل لاجوردی رویو را است. کری گرانت در سومین فیلم هیچکاک‌اش همچنان درخشان است.

● هیچکاک در تلویزیون

همان سال یک تجربه جسارت‌آمیز دیگر، این بار در غالب یک سریال تلویزیونی از سوی وی عرضه شد. برنامه‌های هفتگی نیم‌ساعته‌ای با عنوان آلفرد هیچکاک معرفی می‌کند که پایان‌های پرپیچ و خمی داشت که به آن‌ها پایان‌های هیچکاک می‌گفتند. مدیریت تولید نیز با خود او بود و سایر کارهای تولید را جوان هریس دستیارش انجام می‌داد. این برنامه هشت‌سال متوالی بخش شد و در آخرین دوره نمایش به یک ساعت فزونی یافت.

در سال ۱۹۵۵، فیلم دردسر هری ساخته شد که کم‌دی سپاهی است درباره مردی که اصلاً به مرگ طبیعی از دنیا رفته، ولی هرکس درباره قتل او احساس مسئولیت می‌کند. دردسر هری که در ورمونت فیلمبرداری شد، یکی از فیلم‌های محبوب هیچکاک است، ولی متأسفانه با استقبال تماشاچیان روبرو نشد. شاید شوخی‌های خیلی شخصی فیلم یکی از دلایل عدم موفقیت آن نیز عامه باشد. □

The Life and Career of